

تکبرگی راه کارگر

روزنامه سیاسی هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارژنگ بامشاد پنجشنبه ۱۳ دی ۱۳۸۰ - ۳ ژانویه ۲۰۰۲ شماره ۱۳۶

یک نامه

سال نو میلادی بر همه‌ی مردم جهان مبارک باد!

ما بسیاریم (*)

در زنجیر پاره کردن نژادپرستی صهیونیستی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین دیدیم. تصادفی نیست که جورج بوش، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، سال ۲۰۰۲ را بی هیچ شرم و پرده‌پوشی، «سال جنگ» اعلام می‌کند؛ و تروریست‌های اسلام‌گرا و نژادپرستان صهیونیست نیز خود را برای حداکثر خون ریزی و ویران‌گری و گسترش عفونت خود آماده می‌کنند.

اما مردم در همه جهان، همیشه و هم‌واره خواهان آزادی، دموکراسی، امنیت، صلح، برابری، رفاه و بهروزی هستند و از مبارزه برای آن دست بر نمی‌دارند؛ هم‌چنان که در پایان سال ۲۰۰۱ در سرزمین‌هایی چون فلسطین، آرژانتین، افغانستان و ایران شاهد آن بوده‌ایم.

برای سال نو میلادی، گام‌های بلندتری در مبارزات مردمی در سراسر جهان در راه دستیابی توده‌ها به خواست‌های دموکراتیک، برابری خواهانه و مترقی در همه کشورهای، و در مقابله‌ی ترقی‌خواهانه‌ی مردم با جنگ‌طلبی، استثمارگری، تجاوزکاری، تروریسم، دیکتاتوری و استبداد، ارتجاع و بی‌داد آرزو می‌کنیم.

آغاز سال ۲۰۰۲ میلادی - که حالا دیگر منحصر به تقویم مسیحیان نیست - بر همه‌ی مردم جهان مبارک باد!

ارائه کند.

در وضعیت کنونی ژرفای بحران حاکم برمناسبات جناح‌ها از یک‌سو و خطر انزوای شدید اصلاح‌طلبان درمیان مردم، از سوی دیگر درحداست که شعارهایی چون رفراودم، خروج از قدرت و یا طرح شعار استعفاغای نمایندگان مجلس و حتی رئیس‌جمهوری و یا تغییر استراتژی آرامش فعال به استراتژی بازدارندگی و نظایر آن به‌روی صحنه سیاسی رانده شده است که هم نشان‌دهنده ناکامی یک دوره بسر آمده، و هم تلاش برای آغاز دوره جدیدی است. و طبیعتاً بروز چنین فعل و انفعالاتی می‌تواند بدون تأثیرات دامنه‌دار بر اردوی اصلاح‌طلبان، به‌ویژه در بدنه آن، و بر مناسبات جدید بین جناح‌های حکومتی و بازتاب آن‌ها

بقیه در صفحه ۳

سال ۲۰۰۱ میلادی نیز هم‌چون بسیاری از سالیان گذشته، سال کامیابی و رفاه و خوشبختی برای اقلیتی کوچک، و سال محرومیت و محنت و شوربختی برای اکثریت عظیم ساکنان سیاره ما بود. تمرکز قدرت و ثروت در دست نیروهای سرمایه‌دار و ارتجاع در سراسر جهان؛ و افتادن ابتکار مقابله با بی‌عدالتی‌ها و تجاوزگری‌ها و زورگویی‌ها به دست نیروهای ارتجاعی ما قبل تاریخی، مانع از آن است که سپری شدن سالی، و فرارسیدن سالی دیگر، برای توده‌های مردم در جهان واقعاً به معنی پشت سر ماندن رنج‌ها و بدبختی‌ها، و از راه رسیدن شادکامی و بهروزی باشد.

در جهانی که میان ثروت و فقر؛ خودکامگی و بی‌حقی؛ تجاوز و لگدمال‌شدگی؛ و ظلم و مظلومیت، قطبی شده است، آرزوی مردمان برای هر سال نو، آزادی، دموکراسی، صلح، برابری، رفاه، و شادکامی عمومی است. اما تا زمانی که همین مردم، اقلیت استثمارگر، جبار و سفاک را از اریکه قدرت سیاسی و اقتصادی به پائین نکشیده باشند، چرخ سال و ماه، به دست نیروهای اهریمنی خواهد چرخید؛ هم‌چنان که نمونه‌ای از آن را در سال ۲۰۰۱ در عملیات تروریستی و بغایت بهیمی اسلام‌گرایان در آمریکا؛ در واکنش‌هاار میلیتاریستی و سلطه‌گسترانه امپریالیسم به سرکردگی آمریکا؛ و

شکست استراتژی آرامش و اعتدال، نقطه کانونی بحران

تقی روزبه

با توجه به تأثیر بحران‌ها و چالش‌های درونی حکومت در کل معادله توازن قوا بین پائینی‌ها و بالائی‌ها، و ضرورت بهره‌گیری شایسته از آن‌ها برای نیرومندتر ساختن جنبش توده‌ای و پیش‌روی آن علیه کل نظام، شناسائی ابعاد و مختصات این‌گونه بحران‌های حکومتی، هم‌واره از اهمیت زیادی برخوردار است. بدون ارزیابی درست و دقیق از این تحولات، جنبش نخواهد توانست اولاً- با تاکتیک‌ها و شعارهای متنوع و انحرافی حکومت مقابله مؤثر نماید، و ثانیاً- به نوبه خود سیاست‌ها و تاکتیک‌های روشن و مشخصی را

از یازده دی ۱۳۶۲ روز تیرباران علی‌رضا شکوهی و روز تجدید میثاق با کشته‌گان‌مان، تا حالا بیست‌قائی از زمستان را پشت سر گذاشته‌ایم. مهران و صفیه و چنگیز و شها و آزاده و عصمت و روزبه و..... موهای سرشان خاکستری شده است. نسرين و علی و یوسف و حسابی قد کشیده‌اند. نسرين زیر ابروی‌اش را برداشته است و علی سیل گذاشته و می‌خواهد برود دانشگاه، یوسف برای خودش مردی شده است.

خیلی وقت است که دیوار برلین را شکسته‌اند. آمریکا شده است قلدر جهان. وسط نشسته است و عربده می‌کشد! شارون قاتل صبرا و شیتلا تنها باد نکرده است، عرفات هم حسابی شکسته شده است. هم‌پای جهانی‌تر شدن سرمایه، اردوی کار هم جهانی‌تر شده است. با این‌که شمال هم چنان خون جنوب را به شیشه می‌کشد، نمی‌تواند سر راحت روی بالش بگذارد! برای این‌که کارگران این سر دنیا به آن سر دنیا می‌روند تا بساطشان را به هم بریزند. هر چند ارتش سرمایه با همه توپ و تفنگ‌اش آن‌ها را به گلوله می‌بندد، آن‌ها اما از رو نمی‌روند که هیچ، جری‌تر می‌شوند! دوباره همان داستان شیکاگو و اول ماه مه اما با ابعاد بزرگ‌اش دارد تکرار می‌شود. امروزه کار به آن‌جا کشیده است که سران سرمایه جهانی با آن همه بال و کوبال‌شان از ترس کارگران و پابره‌نه‌ها ناچار شده‌اند بروند یا لغزآباد جلسه بگذارند. آن‌هم در محاصره دیوار عظیمی از توپ و تانک و دیکتاتورهای قدونیم‌قد.

توی ولایت ما هم ایران حالا دیگر بعداز بیست تا زمستان سیاه، دپاری پیدا نمی‌شود که دشمن آیت‌الله‌های مکار نباشد. اکثریت مردم شده‌اند دشمن نظام جمهوری اسلامی. بگیر و ببند و کشت‌و‌کشتار قصابان ملاها هم با همه‌ی توپ و تانک‌شان کاری از پیش نمی‌برند! امروزه همه‌ی خلق‌های ایران مثل روشنی روز می‌دانند این حکومتی که در مقابل شعار آزادی و برابری، شعار حکومت عدل علی را آورده بوده، جز خانه‌خرابی و سیاه کردن روزگار مردمان، و فربه کردن شکم آیت‌الله‌ها، قصابان، گورکنان، آزادی‌کشان و عدالت‌ستیزان‌شان، کار دیگری از پیش نبرده است.

بدون شک و شبهه می‌شود به روشنی ادعا کرد که میوه جمهوری اسلامی ایران بر درخت ریشه‌دار استبداد، به اندازه کافی پوسیده شده است و با یک تلنگر می‌تواند بیافتد. امروزه دیگر با روزی که شهاب‌الاحا‌ن‌پور و سعیدسلطان‌پور را به عنوان شلیک اول، برای عبرت دیگران تیرباران کردند، خیلی فرق کرده است. در این بیست‌ساله‌ی سیاه تنها خواهران و برادران ما به خاک بقیه در صفحه ۲

ایران در آئینه آمار!

تهیه و تنظیم از مریم اسکوئی!

فاجعه آمیز مقامات اسلامی، نه تنها قادر به پاسخ گویی به نیاز دائماً فزاینده این جمعیت نیست، بلکه سالانه صدها هزار نفر از جمعیت شاغل کشور را نیز به صف بیکاران سوق می دهد.

نمونه دیگری از برنامه ریزی های فاجعه ساز جمهوری اسلامی را می توان در زمینه آموزش و پرورش دید. رضا منصوری معاون پژوهشی وزرات علوم و تحقیقات، در اظهارات خود مندرج در نوروز اول دی ماه ۸۰ می گوید که «بودجه سرانه پژوهش و تحقیقات برای هر شهروند ایرانی، سالانه ۴ هزار تومان، یعنی معادل پنج دلار است، در حالی که این رقم در کشورهای توسعه یافته، ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ دلار می باشد.» در همین رابطه، روزنامه نوروز در تاریخ ۲۰ آذر به نقل از مصطفی معین وزیر علوم می نویسد که «ایران از نظر توسعه منابع انسانی رتبه ۹۰ را در میان کشورهای جهان داراست.» اما عمق فاجعه آموزش و پرورش در ایران را، می توان در آمار مربوط به بی سوادان یافت. براساس آمار که اخیراً به مناسبت ۲۲مین سال تأسیس نهضت سوادآموزی در ایران منتشر شد، بیش از ۸ میلیون بی سواد مطلق در کشور وجود دارد. علاوه بر این، بیش از ۱۰ میلیون نفر از شهروندان کشور، تنها تا سطح پنجم ابتدائی سواد آموخته اند. در همین حال، روزنامه نوروز مورخ پنجم دی ماه، می نویسد که «بررسی آمارهای مربوط به سال های ۵۷ تا ۷۷ نشان می دهد که افراد دارای تخصص های ممتاز، در هیچ یک از بخش های دولتی راه نیافته اند.» همین روزنامه در تاریخ ۲۰ آذر به نقل از وزیر علوم می نویسد که در بخش دولتی، تنها نزدیک به ۱۰ درصد و در بخش خصوصی، تنها ۲۲ درصد دارای تحصیلات دانشگاهی می باشند.

با چنین کارنامه درخشانی، عجیب نیست که رژیم ایران، در میان ۶۱ کشور در حال توسعه، رتبه اول در رابطه با فرار مغزها را داراست. آمار رسمی دولتی، منتشره در نوروز پنجم دی ماه، حاکی از آن است که سالانه بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نفر، به طور قانونی تقاضای مهاجرت به خارج از کشور می کنند. به این آمار، باید افرادی را که همه روزه بطور غیرقانونی از کشور خارج می شوند، و آن بشمارانی که هرگز امکان و شانس فرار از جهنم اسلامی ایران را نمی یابند نیز، اضافه کنیم، تا واقعیت حاکم بر ایران را بروشنی در برابر چشمان خود بیابیم.

اثبات این ادعا، کافیست به آمار و ارقامی که این جا و آن جا در نشریات خودی رژیم ظاهر می شوند، نگاهی بیندازیم. تأملی مختصر در این آمار، به خوبی شرایط غیرانسانی و دهشتناک حاکم بر زندگی شهروندان ایران را به تصویر می کشد: بیکاری همه گیر، فقر روزافزون، محرومیت از ابتدائی ترین امکانات یک زندگی درخور و شأن انسانی، از یک سو، و فساد تا به مغز استخوان رسیده نظام حاکم و حکمرانان، از دیگر سو. این است آن واقعیتی که تبلیغات رژیم و دوست داران آن، نمی تواند لحظه ای از پلشتی آن بکاهد.

برای نمونه، می توان به سخنان مرتضی بختیاری، رئیس سازمان زندان های کشور، مندرج در نوروز ۲۰ آذر، اشاره کرد. مرتضی بختیاری، با اشاره به رشد ۲۵ درصدی تعداد زندانیان کشور در شش ماهه اول سال ۸۰ نسبت به مدت مشابه در سال پیش از آن، اعتراف می کند که «زندان ها، حاصل شرایط بیرونی جامعه و آئینه جامعه می باشند.» به گفته بختیاری، ناهنجاری های اجتماعی، دلیل اصلی افزایش تعداد زندانیان در ایران می باشد. وی سپس اضافه می کند که بیش از ۱۶۰ هزار زندانی در کشور وجود دارد که نزدیک به دوسوم از آن ها، در رابطه با مواد مخدر و یا اعتیاد، در زندان ها بسر می برند.

و اما برای دریافتن زمینه های رشد اعتیاد در جامعه، می توان به آمار دیگری اشاره کرد. شاهی عربلو، عضو کمیسیون اقتصادی مجلس، در اظهاراتی که در روزنامه نوروز مورخ پنجم دیماه به چاپ رسیده، با اشاره به ایده آل برنامه سوم توسعه مبنی بر ایجاد سالانه ۷۵۰ هزار فرصت شغلی، تأکید می کند که بودجه سال ۸۱، انتظارات پیش بینی شده در این زمینه را محقق نمی سازد.» وی سپس به «ورشکستگی هزاران صنایع کوچک و بزرگ اشاره کرده»، اضافه می کند که «دولت، بودجه کشاورزی را محور قرار نداده است و با رها کردن کشاورزی، سالانه به جای ایجاد ۷۵۰ هزار شغل، معادل همین میزان، شغل از دست می دهیم.» این درحالیست که به گفته مدیرکل دفتر اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه ریزی، «جمعیت افراد جویای کار، سالانه ۲ درصد افزایش می یابد.» به بیان دیگر، در شرایطی که جمعیت جویای کار در ایران، دائماً در حال رشد تصاعدیست، برنامه ریزی های

مقامات ایران، در سال های اخیر تلاش زیادی را به خرج داده اند تا چهره انسان دوستانه و روبه تعادلی از رژیم خود در انظار عمومی جهانیان ارائه دهند. جمهوری اسلامی در این مسیر از هم کاری و یاری دوستان و خیرخواهان خود در جهان، از طرفداران تز اصلاح پذیری رژیم اسلامی در اپوزوسیون گرفته تا دولت مداران غربی، برخوردار بوده است. اما علی رغم این تلاش های تبلیغاتی، واقعیت حاکم بر ایران، همانیست که همواره بوده، یعنی ایران در سایه حاکمیت رژیم اسلامی سرمایه، جهنمیست که شرایط در آن، بهبود نمی پذیرد که هیچ، همواره رو به وخامت می رود. برای

دنباله از صفحه ۱ یک نامه

نیافتاده اند، تنها ما پیر نشده ایم، انصافاً بچه های ما هم حسابی قد کشیده اند؛ گنده شده اند و خاله ها و عموها را تکرار می کنند. سیده، نسرين، علی، علی رضا، شهره، سهند، نیلوفر، حسین، سینا، یوسف، منیژه، آزاده، این ها همه جا هستند. هی روز به روز زیادتر هم می شوند. و اکثریت شان بر همان مدار سرخ، چون رود سرود آزادی، راه باز می کنند و جلو می روند. همان راه به خون خفته گان خودمان را می گویم. آن ها، راه را همراه ما می کویند و زمین را چون نریانی قشو می کشد. اما هموارتر، هشیارتر!

باورکن این دیگر نه شعر است و نه شعار. من یک ذره هم شک ندارم. ما تک نیافتاده ایم. خیلی ها با ما همدست هستند و روز به روز هم دارند اضافه می شوند. سیل های کرامت را نگاه کن! پس چرا باک مان باشد؟ فکر می کنی غلام حق نداشت برای این که زنده دست دشمن نیافتد خودش را از آن بالا بیاندازد پائین؟ چرا او حق داشت و ما هم حقاً سر قول خودمان ایستاده ایم و پیمان خون با غرقه در خونان مان بسته ایم. ما تازه یواش یواش داریم آمدن تازه نفس ها را رد می زنیم. آن ها بسیارند! آمده اند، دارند می آیند توی صف مان، صدای پای شان را نمی شنوی؟ آن ها باز هم خواهند آمد بر مدار سبز این گردونه ی خاکی، به پهنه ی دامن مادرمان زمین، در چشم انداز یک رنگین کمال نقش بسته بر افقی که پهنه اش دریای آدم هایی است که نان و آزادی می خواهند. خنده دار است! انگار دارم شعر می گویم! هرچه هست می خواهم با تأکید بگویم که ذره ای تردید ندارم. این یک قلم را صد درصد مطمئنم که ما روز به روز زیادتر می شویم. باور نمی کنی؟ به سیاتل نگاه کن، به واشنگتن، به موریان فرانسه، به موبوران استرالیا، به پراگ، به جنوا، نیمای خودمان را نگاه کن! وقتی زمستان اش این است، بهارش را می توانی حدس بزنی؟ باید بند پوتین های مان را سفت تر کنیم. فردا را چه دیده ای عزیزم؟!

(*) به جای سرمقاله به مناسبت یازده دی، (روز تجدید میثاق با شهدای سازمان مان) ترجیح دادیم نامه رفیق حسن حسام را که برای عزیزی فرستاده در این جا بیاوریم.

دنباله از صفحه ۱ شکست استراتژی آرامش

در سطح افکارعمومی و جنبش توده‌ای، نباشد.

بحران در فاز جدید:

در چهارچوب استراتژی تغییر جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی، عوامل تشدیدکننده‌ای هم چون پی‌آمدهای اوضاع بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر و به‌ویژه سقوط دولت مذهبی طالبان و گسترش اعتراضات توده‌ای به خصوص جوانان، جناح حاکم را بر آن داشت تا با سودای تثبیت حاکمیت تاریک اندیشی در معرض خطر قرارگرفته، شتاب بیشتری را در تحقق استراتژی خویش به کار گیرد. آنان آشکارا نشان دادند که حتی سیاست اعتدال دولت خاتمی را نیز برنمی‌تابند. از همین رو تهاجم جدیدی را در عرصه‌های گوناگون برای محاصره کامل اصلاح طلبان و به زانو درآوردن آنان، در راستای قبضه کامل قدرت و یک‌دست کردن حاکمیت سازمان دادند. چنان‌که مشهود است این تهاجم را می‌توان در محورهای زیرین مشاهده کرد:

الف: تنگ‌تر کردن حلقه محاصره مجلس، توسط سه ارگان انتصابی شورای نگهبان (از طریق اعمال نظارت استصوابی مطلقه و عام و در نتیجه وتو شدن پی‌دربی مصوبات مجلس. در این میان نحوه برگزاری انتخابات استان گلستان در حکم کشیدن آژیر خطر برای اصلاح‌طلبان بود) و نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام، که عملاً نقش قانون‌گذاری مجلس را در موارد مهم و مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان، به‌عهده گرفته است و بالأخره فشار بی‌سابقه دستگاه قضائی بر قوه مقننه. به طوری‌که اکنون قوه قضائیه، بی‌کم و کاست و بیش از هر زمان دیگر، در چهره دفاع از منافع یک جناح سیاسی ظاهر شده، و حتی فراتر از آن، عمل می‌کند.

ب- تهاجم جدید فقط در برگیرنده مجلس نیست بلکه به خود دولت نیز تسری پیدا کرده و با پرونده‌سازی و تهدید و احضار برخی از وزراء کابینه نیز هم‌راه شده است.

ج- آماج قرار گرفتن بخشی از اصلاح‌طلبان که تاکنون در لیست خودی‌ها جای داشتند. توقیف نشریه عصرما و محکومیت محمدسلامتی در دادگاه اول و نیز پرونده‌سازی و زمزمه‌های احضار و بازداشت بهزادنبوی و... تشدید فشار بر جبهه مشارکت و تحکیم وحدت، از نشانه‌های آن می‌باشد. علاوه بر آن در ادامه سیاست ممانعت از گردش آزاد اطلاعات، تهاجم به عرصه اینترنت، جمع‌آوری آنتن‌های ماهواره‌ای، تقویت پارازیت برای خاموش کردن رادیوهای اپوزیسیون، باهدف مسدود کردن مجاری ارتباط داخل و خارج و جلوگیری از امکان شکل‌گیری حرکت‌های سراسری با اتکاء به این ابزارهای ارتباطی و سرانجام تشدید فشار به روزنامه‌های باقی‌مانده، در دستور کار این مرحله از تهاجم قرار دارد.

د- و بالأخره باید به گشودن جبهه جدیدی تحت عنوان مبارزه با مفاسد مالی و اقتصادی اشاره کرد، که هدف‌های متعددی شامل موارد زیرین را تعقیب می‌کند:

- به عنوان ضد حمله‌ای در برابر تحقیق و تفحص نهادهای مالی غول‌پیکر تحت کنترل رهبری و جناح تمامیت‌خواه و مصون‌نگهداشتن منافع رانت‌خوارانی بنام آفازاده‌ها و حاج‌آقاها.

- فلج کردن برنامه‌های اقتصادی دولت.

- فلج کردن پای‌گاه‌های مالی و حمایتی اصلاح‌طلبان به‌ویژه حمایت‌های مالی انتخاباتی.

- به عنوان بخشی از جنگ اقتصادی برای تصاحب دلارهای نفتی (به‌ویژه ذخیره ارزی ده میلیارد دلاری که شامه بورژوازی سوداگر را به‌شدت تحریک کرده است) و بطور کلی باز توزیع منابع مالی به‌شیوه موردنظر هرکدام از جناح‌ها. -از میدان خارج کردن برخی از مهره‌های حساس و کلیدی حریف با توسل به حربه فسادمالی.

و البته پر واضح است که هم‌چون همه حکومت‌های فاسد و عوام‌فریب همه این اهداف تحت عنوان مبارزه با فساد مالی که سراسر کالبد جمهوری اسلامی را فراگرفته است، و به‌عنوان بخشی از جمع‌بندی علل سقوط بلوک شوروی سابق و مسیر طی شده توسط دولت چین صورت می‌گیرد. به تجربه دیده‌ایم که حکومت‌های فاسد و استبدادی، وقتی در سراسیمه‌ی سقوط و انزجار عمومی قرار می‌گیرند، معمولاً به‌یاد مبارزه با فساد می‌افتند. چنین مبارزه‌ای را ما در سال‌های آخر عمر حکومت شاه نیز شاهد بوده‌ایم.

باید اضافه کنیم که گشودن عرصه اقتصادی نبرد، در فاز دوم ریاست جمهوری در عین حال یکی از عوامل رقم زننده شکست سیاست دوره دوم خاتمی تحت عنوان اعتدال که متضمن کشاندن توسعه به اصطلاح سیاسی به حوزه توسعه اقتصادی بود- و بی‌توجهی به آن مدام مورد حمله جناح تمامیت‌خواه قرار می‌گرفت- نیز هست.

شکست قطعی استراتژی اصلاح طلبان:

اعتراف ضمنی و غیر ضمنی به این شکست و بازتاب آن در مقیاس گسترده، مهم‌ترین نقطه قانونی بحران با پی‌آمدهای مهمی، در لحظه کنونی را تشکیل می‌دهد. اما این شکست نه فقط شکست استراتژی آرامش و اعتدال، بلکه در عین حال شکست شالوده‌های این استراتژی نیز هست. چنان‌که می‌دانیم، استراتژی اصلاح‌طلبی بر شالوده امکان ترکیب و هم‌زیستی دموکراسی و مذهب تحت عنوان معجونی به نام مردم‌سالاری دینی، و امکان اصلاح‌پذیری نظام از طریق اصلاحات تدریجی و حرکت برمدار "قانون" استوار است. در شرایط کنونی گرچه شکست قطعی استراتژی آرامش، کمابیش مورد اذعان بسیاری از اصلاح‌طلبان قرار گرفته است اما جان سختی در دو عرصه تئوری اصلاحات هم‌چنان ادامه دارد. در

این رابطه حتی بخشی از اصلاح‌طلبان اپوزیسیون، با اعلام شکست اصلاحات در بالا، اندیشه پیش‌برد اصلاحات در پایین را مطرح می‌سازند.

همان‌گونه که اشاره شد، واقعیت انسداده و بن‌بست اکنون مورد اعتراف بسیاری از اصلاح‌طلبان نیز قرار گرفته است. اکنون حتی پیش‌برد ریتیم اصلاحات با کم‌ترین آهنگ ممکنه، یعنی سیاست اعتدال که خاتمی در دور دوم ریاست جمهوری بر آن شده بود تا با پائین کشیدن فتنه اصلاحات سیاسی و باکشاندن آن به حوزه اقتصادیات-باهداف تثبیت پای‌گاه اجتماعی-اقتصادی اصلاح‌طلبی-برشانس بقاء آن بیافزاید، نیز با بن‌بست کامل مواجه شده است، چنان‌که حتی تیم اقتصادی خاتمی نیز از موج پی‌گردهای جناح حاکم در امان نمانده است. خود خاتمی گفته است نمی‌داند چه باید بکند. بی‌سبب نیست که خاتمی در شرایط کنونی چرخ پنجم و مهم‌ترین حلقه انفعالی جبهه دوم خرداد را تشکیل داده و تاکنون نیز به دعوت‌ها و انتقادهای این جبهه در مورد ایفای نقش لیدر جنبش اصلاحات و ابراز واکنش‌های اندکی تهاجمی‌تر، وقعی نه نهاده است. خلاصه آن‌که استراتژی اصلاح‌طلبان، براساس پیش‌روی بریستر قانون، مذاکره و تقویت بخش واقع‌بین جناح تمامیت‌خواه، شکست کامل خورده است.

کانون بحران که محسن‌آرمین آن‌را بحران حیات و ممات اصلاحات و اصلاح‌طلبان نامیده است، بحران ناشی از ناکامی در استراتژی و تاکتیک اصلاح‌طلبان بوده و صفوف این جماعت را به‌شدت آشفته کرده است. خروج از این بحران مستلزم بهم زدن قاعده بازی است که حریف میدان آن‌را تعیین کرده و برنده حتمی آن نیز از قبل مشخص است. اما بهم زدن قاعده‌ی بازی که مستلزم افزایش پرداخت هزینه اقدامات برای تمامیت‌خواهان است، بیرون از ظرفیت اصلاح‌طلبان است. آن‌ها دیگر نه اعتماد توده را دارند که با آن بازی کنند و نه جرأت دامن زدن به حرکت‌های اعتراضی را که واقفند به‌سرعت از کنترل آن‌ها خارج خواهد شد. طرح خطر ظهور ناجی و بنیادریسم و حتی بنیادریسم دانشجویی، و انتساب عنوان "لاتیسم توده‌ای" به جنبش جوانان، توسط برخی از نخبه‌گان فکری اردوی اصلاح طلب، اساساً بازتاب همین نگرانی است.

هم اکنون مجلس شورای اسلامی با پرس شدن در میان نهادهای انتصابی، و خطر بازداشت تعداد زیادی از نمایندگان فعال و کارساز، در معرض انحلال غیر رسمی قرارگرفته است و به نظر می‌رسد که جناح حاکم بدین ترتیب قصد مرعوب کردن کامل مجلس و عدم امکان‌پذیر ساختن استفاده از ابزارهایی چون رفتارندوم را نیز در برابر خود قرار داده است. نقشه عمومی آن‌است که در بهترین حالت با به‌پایان رسیدن دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی و اتمام دوره مجلس ششم، بازگشت به نقطه صفر متحقق شود.

بقیه در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۳ شکست استراتژی آرامش....

برای خروج از این وضعیت، در میان اصلاح طلبان، گرایشی سازش بیشتر با جناح حاکم از طریق پائین کشیدن بیشتر فتیله را مطرح می‌سازد. اما واقعیت آن است که دیگر فتیله‌ای برای پائین کشیدن باقی نمانده است. در برابر آن، گرایشی بیرون رفتن از قدرت را توصیه می‌کند. البته به هم‌راه شرط و شروطی و عمدتاً از موضع انفعالی برای وادار ساختن حریف به عقب‌نشینی و در بهترین حالت، حفظ حیثیت اجتماعی خود. قرار دادن شرط اجماع در میان اصلاح طلبان به تنهایی برای شکست این گرایش کفایت می‌کند. گرایش میانه‌ای هم با طرح استراتژی بازدارندگی فعال، بهره‌گیری از ظرفیت‌های استفاده نشده قانونی را مطرح می‌سازد. در بیرون از اصلاح طلبان دولتی نیز کسانی چون شمس‌الواعظین، سازش در بالا و پیوند با بدنه اجتماعی را -که به زعم وی با به دست آوردن نهادهای انتخابی گسیخته شده است- موعظه می‌کنند، با هدف مهارکردن مطالبات انباشته شده مردم.

جناح تمامیت‌خواه، بر عکس با فشرده‌تر ساختن صفوف خود در بالا و کنترل حرکات آتارشیستی بدنه‌ی خود، و بر اساس یک نقشه منسجم مبتنی بر کشف بزرگ امکان استفاده از چماق "قانون" بجای "قانون" چماق، قانونی که هم مفسر و هم اجراکننده‌اش خود وی می‌باشد، عمل کرده و با استفاده از خلاء ناشی از مرحله انتقالی جنبش و زمین‌گیرشدن حریف خود، به پیش می‌تازد.

با این وجود این پیش‌روی به بهای انزوای هر چه بیشتر در میان مردم ایران و در پهنه جهانی و به بهای خراب کردن هرچه بیشتر پل‌های پشت سر، حاصل آمده است. بهمین دلیل صرف نظر از ملاحظات کوتاه مدت، می‌توان گفت که در درازمدت، یا حتی در میان مدت برشکنندگی آن افزوده شده است. به‌ویژه سه عامل تشدید فشارهای بین‌المللی با توجه به تحولات پس از ۱۱ سپتامبر (که خود دو پاره‌گی قدرت در ایران یکی از فاکتورهای مهم تردید و تشکک کشورهای غربی و آمریکا به شمار رفته و می‌رود و طبعاً با حذف و یا کاهش وزن قدرت دوگانه به سود تمامیت‌خواهان، و چربش وزن سیاست تروریستی و انزواجویانه درکل سیاست خارجی نظام، این عامل به نفع افزایش قاطعیت عوامل بین‌المللی درجهت ایراد فشار بیشتر به رژیم میل می‌کند. نمونه آن‌را در سخنان اخیر رفسنجانی درمورد بمب اتمی و بهره‌برداری مجامع بین‌المللی از آن، می‌توان مشاهده کرد). عامل دوم شکنندگی، رشد جنبش مبارزاتی مردم و به‌ویژه جوانان است که با سقوط دولت ایدئوژیک-مذهبی طالبان تشدید هم شده است. عامل سوم را باید در تشدید بحران اقتصادی

به‌ویژه آشکار شدن شبخ ۲۰ میلیونی بحران بیکاری دانست که حاکمیت مطلق جناح تمامیت‌گرا را در برابر چالش‌های مهیبی قرار می‌دهد. و بالاخره عامل چهارم را باید در متشتت کردن صفوف اصلاح طلبان و سوق دادن سیاست اعتدالی خاتمی به سوی بن‌بست و شکست دانست. اگر نقش اصلاح طلبان دولتی در کنترل جنبش توده‌ای و داشتن نقش سپر حفاظتی برای کل نظام را در نظر بگیریم، بی اثر ساختن و تضعیف چنین سپری علی‌رغم آن‌که جناح حاکم با خیره شدن بر موفقیت‌های کوتاه مدت، قادر نیست جلوتر از نوک بینی‌اش را به بیند، بر آسیب‌پذیری کل نظام (چه در برابر تهدیدهای خارجی که دیگر رژیم در برابر آن هم‌چون مقطع جنگ ۸ ساله، قدرت بسیج مردم حول خود را ندارد و چه تهدیدات داخلی) می‌افزاید.

در همین جا باید اضافه کنیم که علاوه بر زمینه مناسبی که اعمال استراتژی اعتدال برای پیش‌روی حریف فراهم ساخت، به کارگیری شیوه حرکت خزنده، گام به گام، و حذف تدریجی حریف نیز نقش درخوری را در این روند به‌عهده داشته است. این شیوه حرکت باعث شده است که صفوف اصلاح طلبان، ضمن تأمین نقش سپر پیش‌روی، آشفته شده و در انفعال و تردید دائمی بسر برند و بهمین نسبت صفوف جنبش، نیز نتواند از قاطعیت و شفافیت لازم برای برافراشتن پرچم مقاومت برخوردار شود.

از این‌رو، تک‌پایه شدن حکومت، باریک شدن هرچه بیشتر رأس هرم قدرت و قرار گرفتن این قدرت بر روی نوک باریک شده‌اش، برشکنندگی کل رژیم می‌افزاید و همان‌گونه که در مورد مسیر پیش‌روی اصلاح طلبان دیدیم که افول‌شان پس از اشغال مجلس و سنگر ریاست جمهوری و به‌طورکلی فتح آسان سنگرهای "انتخابی" و نرم قدرت شروع شد، بر عکس در فرایندی وارونه، برای جناح تمامیت‌خواه- و البته با در نظر گرفتن ضرورت و تقویت مداوم یک جبهه مستقل و رزمنده- فتح نهادهای "انتخابی"، در حکم خودکشی بوده و بر شکنندگی آن بسیار می‌افزاید. دقیقاً بهمین دلیل، قرارداد هرچه بیشتر اصلاح طلبان در زیر فشار تعیین تکلیف بین پیوستن به جناح حاکم و جدا شدن از صفوف حاکمیت و پیوستن به مردم، نقش مهمی در راستای سرنگونی نظام دارد. و البته در برابر آن طبیعی است که تمام تلاش کاربه‌دستان اصلاح طلب نیز صرف حفظ خویش بر روی سطح آب و نجات استراتژی شکست خورده‌اشان باشد (نظیر طرح استراتژی بازدارندگی بر اساس ظرفیت‌های نهفته قانونی، که چیزی جز حفظ جوهر استراتژی تاکتونی در قالب‌های جدید، با هدف چانه زنی در بالا و منجمدساختن شکل‌گیری حرکات مستقل و بیرون از نظام در پائین نیست). اگر روزی مردم، با هدف تشدید شکاف‌های

درونی حکومت و دادن رأی اعتراضی به نظام حاکم، کوشیدند که از اصلاح طلبان-که در آن موقع شعارهایی در جهت آزادی، توسعه سیاسی و جامعه مدنی و حاکمیت قانون می‌دادند- به عنوان سپر پیش‌روی سود جویند، اما حالا بنظر می‌رسد که مهم‌ترین مسأله مردم آن است که چگونه و به چه شیوه‌ای می‌توانند آنانی را، که دیگر وجه غالب عمل‌کردشان جز در نقش تأمین سپر پیش‌روی برای جناح حاکم نیست پائین بکشند، بدون آن‌که خللی بر گسترش کارزار مبارزاتی آنان علیه کل حاکمیت تاریک اندیش وارد نسازد. فریاد کردن شعار استعفاء استعفاء، که خاتمی آن‌را شعار جزئی قلم داد می‌کند، انعکاسی است از همین ضرورت.

خلاصه کنیم:

- فاز جدیدی از یورش جناح حاکم، علیه حریف اصلاح طلب خود، با آماج قرار دادن بخشی از نیروهای خط‌دهنده و سازمان‌گر این جریان، انحلال عملی مجلس، قطع خطوط ارتباطی داخل و خارج و... شروع شده است.

ب- شکست قطعی و بن‌بست کامل مشی سیاسی و استراتژی اصلاح طلبان و بازتاب آن در سطح گسترده، مهم‌ترین واقعیت سیاسی این مرحله را رقم زده و دارای پی‌آمدهای مهمی است. تلاش اصلاح طلبان در گُنه خویش پنهان‌سازی این شکست در قالب ارائه استراتژی‌های نوین است.

ج- شکنندگی جناح حاکم و کل نظام علی‌رغم پیش‌روی‌های لحظه‌ای در مجموع بیش‌تر شده و موجب قرار گرفتن جناح حاکم در تیررس جنبش داخلی و فشارهای بین‌المللی است. د- برچیده شدن دوگانگی قدرت صوری و واقعی- که در شرایط کنونی کارکرد آن، چیزی جز حفظ فضای امن برای پیش‌روی جناح حاکم نیست- و قرار گرفتن اصلاح طلبان در زیر فشار جهت تعیین تکلیف بین قرارگرفتن در کنار تمامیت‌خواهان و یا جدا شدن از آنان و پیوستن به صفوف مردم، یکی از ملزومات تدارک سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد.

- پی‌آمدهای شکست قطعی اصلاح طلبان، و بازتاب آن در مقیاس توده‌ای دارای اهمیت زیادی است. موج دوم ریزش بدنه اصلاح طلبی (پس از موج نخست حذف نیروهای رادیکال آن)، و روی کرد عمومی نسبت به راه سوم، و از جمله اپوزیسیون، از دیگر مشخصات وضعیت کنونی را تشکیل می‌دهد. دامن زدن به این ریزش برای انزوای هرچه بیشتر کل حاکمیت و قطعیت بخشیدن به دوران پساخاتمی از یک سو و بهره‌گیری از امکانات نوین برای تقویت سازمان‌دهی یک جنبش مستقل برانداز، رادیکال و سراسری از جانب دیگر، دارای اهمیت زیادی است.